

عبادات شخص لال (اخرس)

بحث در لزوم اشاره و عدم آن در وظیفه اخرس در اعمالی بود که تکلم در آنها شرط است. از برخی کلمات استفاده می‌شد که اشاره به انگشت و بلکه مطلق اشاره لازم نیست اما معروف در کلمات فقهاء لزوم اشاره بود و بر فرض لزوم اشاره آیا اشاره به انگشت لازم است یا اشاره به غیر انگشت کافی است؟ در برخی کلمات به جای اشاره به انگشت (که بعید نیست منظور انگشت سبابه باشد) اشاره به انگشتان ذکر شده است و در بعضی کلمات اشاره به دست بیان شده و برخی کلمات گفته شده مطلق اشاره حتی با سر و ابرو کافی است.

به مرحوم آقای حکیم منسوب است که اشاره با انگشت لازم است و مرحوم آقای خوبی معتقدند مطلق اشاره کافی است و اشاره به انگشت از باب غالب در محاورات اخرس است نه اینکه قید حکم باشد. از مرحوم مراغی هم حکایت کردیم که منظور از اشاره اخرس، اشاره معتاد و متعارف خود او است و اگر اشاره متعارف نداشته باشد به انگشت یا دست اشاره کند.

از نظر ما بعید نیست اشاره اصلاً موضوعیت نداشته باشد و مستفاد از روایت سکونی این است که اخرس باید در مقام قرائت و ادای آن وظایف طوری عمل کند که در مقام محاوره مقاصد خودش را تفهیم می‌کند. یعنی وظیفه او در مثل نماز همان چیزی است که اگر قرار بود با قطع نظر از تعبد، این کلمات و الفاظ را به دیگری القاء کند. پس اشاره موضوعیت ندارد بلکه آنچه موضوعیت دارد افهام آن مضمون و کلمات است. چون اخرس از نطق عاجز است شارع امر کرده است اشاره او کافی است و چون اشاره غالباً راه تفهیم مقاصد اخرس است آن را ذکر کرده است و قبلاً هم گفتیم باید به الفاظ اشاره کند نه آن معانی را.

بر اساس نفی موضوعیت اشاره، وجهی هم برای احتیاط در مساله باقی نمی‌ماند و لذا اگر اخرس مقاصد خودش را با حرکت لب یا زبان و ... به دیگران منتقل می‌کند باید به همان صورت در نماز عمل کند. نکته دیگری که باید نسبت به آن تحقیق کنیم لزوم تحریک لسان است. از برخی کلمات مثل عبارت کشف اللثام استفاده می‌شود که وظیفه اصلی اخرس تحریک لسان است و اگر امکان نداشت نوبت به اشاره با دست می‌رسد.

ولی به نظر ما با قطع نظر از نکته‌ای که در تبیین مفاد روایت سکونی گفتیم، رفع ید از ظاهر روایت در لزوم جمع بین تحریک لسان و اشاره به انگشت وجهی ندارد.

اما بر اساس آنچه ما قبلاً گفتیم که مجموع تحریک لسان و اشاره به انگشت مشیر به همان چیزی است که اخرس در مقام محاوره برای تفهیم مقاصدش استفاده می‌کند هیچ کدام موضوعیت ندارند و مهم همان چیزی است که اخرس در مقام محاوره استفاده می‌کند.

بنابراین ما چه به ظاهر روایت به صورت تعبدی اخذ کنیم و چه تعبیر روایت را کنایی بدانیم، کلام کاشف اللثام صحیح نیست.

در هر حال مشهور معتقدند تحریک لسان لازم است و لذا اُخْرَس در هر کلمه‌ای هم باید زبانش را حرکت بدهد و هم با دستش اشاره کند و برخی معتقدند حرکت زبان به تنهایی کافی نیست بلکه حرکت لب‌ها هم لازم است و برخی دیگر معتقدند حتی حرکت زبان کوچک هم لازم است. شاید به این علت بوده است که از نظر آنها حرکت لسان بدون حرکت لب‌ها به صورت متعارف ممکن نیست. و برخی دیگر معتقدند واجب یکی از آنهاست یا حرکت زبان و یا حرکت لب و برخی معتقدند حرکت دندان‌ها و حلقوم هم لازم است. به نظر ما چون حرکت لسان بدون حرکت لب‌ها امر عادی و سهلی نیست (هر چند ممکن هم هست) بعید نیست لزوم حرکت لسان به معنای حرکت لب‌ها هم باشد. در کلمات فقهاء برای لزوم حرکت لسان به ادله‌ای استدلال شده است:

اولین وجه تمسک به روایت سکونی است که در آن گفته شده وظیفه اُخْرَس تحریک لسان است. اما از آنجا که روایت به خاطر وجود نوفلی و سکونی در سند روایت از نظر مشهور ضعیف است برای اثبات آن به قاعده میسور هم تمسک کرده‌اند به این بیان که در نماز قرائت لازم است و اگر شخص قادر بر قرائت نیست بر اساس قاعده میسور همان مقدار که برای او ممکن است که حرکت زبان است باید انجام بدهد.

اما در کلمات عده دیگری از علماء به آن اشکال کرده‌اند که قاعده میسور معتبر نیست و برای کسی که عاجز است (در غیر این موارد که در روایات مذکور است) اصل وظیفه ساقط است.

به نظر ما حتی اگر قاعده میسور هم تمام بود استدلال به آن برای اثبات لزوم حرکت لسان ناتمام است (عدم تمامیت آن در اشاره به انگشت واضح است) چون یکی از ارکان قاعده میسور این است که آنچه باقی می‌ماند میسور آن چیزی باشد که ساقط شده است و گرنه قاعده میسور بر لزوم آن دلالت ندارد. مثلاً کسی که امکان انجام هیچ کدام از افعال نماز را ندارد مگر یک حمد، قاعده میسور بر لزوم خواندن یک حمد دلالت ندارد.

ممکن است از این وجه جواب داده شود که لزوم صدق عنوان بر باقیمانده دلیلی ندارد و آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که هر مقدار از عمل ممکن است باید آورده شود حتی اگر اسم هم بر آن صدق نکند.

با این حال حتی اگر این جواب هم تمام باشد استدلال به قاعده میسور در اینجا ناتمام است چون حرکت زبان میسور از قرائت هم نیست چه برسد به اینکه میسور از نماز باشد. میسور یعنی بعض آن عمل باشد هر چند اسم بر آن صدق نکند اما حرکت زبان میسور از قرائت نیست چون تحریک لسان سبب قرائت است نه بعض قرائت. قرائت تلفظ به حروف است و گرنه هر صدایی که قرائت نیست چه برسد به تحریک لسان.

پس دو اشکال به جریان قاعده میسور در این موارد وجود داشت یکی اینکه بر اساس قاعده میسور آنچه لازم است میسور از همان عملی است که وظیفه اختیاری بود پس وظیفه قرائت میسور است و جزء قرائت

قرائت نیست و دیگری اینکه بر فرض که قرائت میسر لازم نباشد اما بعض و بخشی از قرائت لازم است و تحریک لسان بعض قرائت هم نیست.

بر همین اساس بر اخرس لازم نیست از خودش صدا دریاورد حتی اگر چنین چیزی برای او امکان داشته باشد.

از طرف دیگر از کلام شیخ انصاری استفاده می‌شود که لزوم تحریک لسان از اطلاقات وجوب قرائت در نماز استفاده می‌شود که توضیح آن خواهد آمد.